

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض کردیم روی مبنای مشهور (حجیت قطع را ذاتی می‌دانند)، اولین دلیل بر منع از حجیت قطع این است که منع از حجیت، مستلزم تناقض است. یا تناقض از حیث مبادی و ملاک یا تناقض از حیث محرکیت. هم‌چنین عرض شد که مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه از راه جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری وارد شده و فرموده‌اند همان راه و جوابی که در رفع تعارض بین حکم ظاهری و واقعی مطرح می‌کنید، در اینجا نیز بدهید. البته ایشان در چند صفحه بعد گفتند که اگر حکم ظاهری را حکم ظاهری نفسی بگیریم، باز اشکال تناقض حل نمی‌شود و به قوت خودش باقی است.

مناقشه استاد در کلام مرحوم شهید صدر

به نظر ما، بیان ایشان قابل مناقشه است؛ و اگر بیان ایشان را ملاحظه فرموده باشید، اولاً ایشان در اینجا دیگر دلیلی بر این مدعا نمی‌آورند؛ و فقط می‌فرمایند اگر حکم ظاهری، حکم ظاهری نفسی باشد، جمع آن با حکم واقعی مستلزم تناقض است و از راه اختلاف رتبه، که بگوییم حکم ظاهری در طول حکم واقعی است، اشکال حل نمی‌شود. ایشان تقریباً مسأله را به وضوح گذرانده‌اند؛ یعنی خیلی واضح است که بگوییم يك شيء واحد دو حکم نفسی دارد: یکی حکم ظاهری و دیگری واقعی. ثانیاً آنچه را که دیگران در جمع بین حکم ظاهری و واقعی گفته‌اند، اگر از ایشان هم سؤال کنیم - مرادشان حکم ظاهری نفسی است؛ اصلاً در حکم ظاهری طریقی بحثی وجود ندارد و هیچ کس توهم نمی‌کند که بین حکم طریقی و حکم نفسی تناقض بوجود می‌آید. آنچه که محل دعواست و بعداً در اول بحث امارات به آن می‌رسیم این است که بالاخره، شارع مقدس در شریعت خبر واحد را حجت قرار داده است؛ حال، اگر خبر واحد دلالت بر اباحه کند، اما در لوح محفوظ، حکم مسأله وجوب باشد، اینجا چطور این تناقض را حل کنیم؟

می‌گویند: حکم ظاهری اگر در عرض حکم واقعی باشد، تناقض است؛ اما چون در طول آن است، یعنی **عند الشك فی الحكم الواقعي تصل النوبة الى الحكم الظاهري**، اینجا دیگر تناقض نیست. پس، به نظر می‌رسد که این اشکال به فرمایش ایشان وارد است که اولاً نزاع و خود کلمات اصولیین در حکم ظاهری نفسی است؛ و ثانیاً بین حکم طریقی و حکم نفسی اصلاً کسی شبهه تناقض را ندارد؛ و ثالثاً این دو حکم نفسی هستند، اما چون یکی در طول دیگری است، مانعی ندارد و تناقض بر طرف می‌شود. در این بحث نیز به همین صورت بیان می‌کنیم که ردع از حجیت اگر در طول حجیت قطع باشد، یعنی حجیت قطع ذاتی برای قطع است اما اگر بعداً مولا از آن ردع کرد و گفت اعتباری ندارد؛ چون این کار بعد از تحقق حجیت است، شبهه تناقض و تضاد در مبادی یا تناقض و تضاد در محرکیت بر طرف می‌شود.

دلیل دوم بر عدم ردع و مخالفت شارع با قطع

اما عمده، وجه دومی است که در کلمات ذکر شده است؛ و در این وجه دوم يك نکته‌ی علمی دقیق وجود دارد که باید آن را عرض کنیم. عمده این است که در مسأله ذاتی بودن حجیت، اگر گفتیم حجیت از احکام عقلیه است و نه ذاتی قطع، عقل می‌گوید وقتی قطع آمد من حکمی به نام حجیت دارم؛ مثل این که در باب اطاعت و امتثال، عقل حکم می‌کند به لزوم الاطاعة. در اینجا اگر شارع بخواهد حجیت را از قطع نفی کند، تناقض بین حکم شرع و حکم عقل است؛ و در تناقض بین حکم شرع و حکم عقل، عقل مقدم است. یعنی اگر يك حکم عقلی صد در صد داشته باشیم و يك حکم شرعی بخواهد مناقض با او باشد، اینجا عقل غلبه دارد و حکم شرعی کنار می‌رود. این مطلب، گاه به این بیان ذکر می‌شود که اگر دلیل نقلی با دلیل عقلی تعارض کند، دلیل عقلی قطعی مقدم بر دلیل نقلی است. بنابراین، شارع در اینجا نمی‌تواند مخالفت کند؛ و حکم عقل قابل تخصیص و تغییر نیست.

پاسخ و اشکال دلیل دوم

در جواب از این دلیل، يك نکته‌ی ظریف و دقیقی وجود دارد؛ و آن این که، عقل که حکم به حجیت می‌کند، آیا حکم به حجیت تنجیزی دارد یا حکم به حجیت تعلیقی؟ یعنی عقل که می‌گوید **القطع حجة** آیا منظور این است که قطع، مطلقاً حجیت دارد، یا این که اگر عقل می‌گوید من قطع را حجت می‌دانم، در موردی است که مولا ردع نکند؛ اینجا دقت کنید که مسأله خلط نشود؛ در اینجا دیگر بحث ذاتی نیست. اگر حکم عقل به حجیت، تنجیزی باشد، شارع دیگر نمی‌تواند از آن ردع بکند؛ اما اگر گفتیم که حکم به حجیت، تعلیقی است، ردع شارع امکان دارد. یعنی عقل می‌گوید: اگر قطع به حکم شارع پیدا کردی، به شرطی آن را حجت قرار می‌دهم که خود شارع ردع از حجیت نکرده باشد. حال، اگر از اول حکم عقل اینطور باشد، دلیل دوم که تناقض بین حکم شرع و عقل است، از بین می‌رود.

اما سؤال این است که ما از کجا بفهمیم حکم عقل، تنجیزی است یا تعلیقی؟ ممکن است این سؤال مطرح شود که این که گفته می‌شود **القطع حجة عقلاً** - (که ما این را هم قبول نکردیم؛ و گفتیم عقل در مورد قطع، اصلاً حکم مستقلی ندارد) -، از کجا بفهمیم حکم به حجیت، به صورت مطلق است (یعنی تنجیزی است) یا اینکه به صورت معلق است؟ این سؤال در بحث لزوم اطاعت مولا و حرمت مخالفت با مولا نیز مطرح می‌شود؛ آنجا هم می‌گوییم: عقل که می‌گوید اطاعت مولا واجب است، آیا منظور، مطلقاً است، یعنی چه احکامی به ما رسیده باشد و چه نرسیده باشد؛ یا آن که عقل که می‌گوید اطاعت مولا واجب است، منظور این است که اطاعت مولا در احکامی که به ما رسیده، واجب است؛ اگر گفتیم عقل اطاعت مولا را مطلقاً واجب می‌داند، در اینجا در مواردی هم که شک داریم باید اطاعت مولا کرده و عمل را اتیان نماییم (احتیاط کنیم و عمل را انجام بدهیم)، اما اگر گفتیم عقل می‌گوید اطاعت مولا در احکامی که به ما رسیده، واجب است، در این صورت، در مواردی که شک داریم و حکم به ما نرسیده است، اطاعت واجب نیست.

اگر در بحث لزوم اطاعت مولا این سؤال مطرح شود که لزوم اطاعت به صورت مطلق است یا معلق؛ ممکن است بفرمایید که این حکم به صورت تعلیقی است. مشهور نیز همین را می‌گویند؛ یعنی عقل می‌گوید اطاعت مولا در احکامی که به ما برسد، واجب است. اگر سؤال کنیم شما این را از کجا می‌فهمید؟ روشن است که برای تشخیص این مورد، دیگر برهان عقلی نمی‌شود اقامه کرد؛ برای این که این مطلب از امور وجدانیه است؛ یا گاه تعبیر به عقل عملی هم می‌کنند که در عقل عملی نیازی به اقامه

برهان نیست. اگر از شما سؤال کنیم که چرا عقل می‌گوید **الظلم قبیح** ؟ برهانش چیست؟ کسی نمی‌تواند برهان بیاورد؛ این مطلب يك امر وجدانی است. حال، در مانحن فیه نیز مسأله به همین صورت است؛ و برای فهمیدن حکم عقل در حجیت قطع که به صورت تنجیزی است یا تعلیقی، باید به وجدان مراجعه کرد. و برهانی نیست که بیاید یکی از این دو طرف را برای ما معین کند. به نظر ما، هنگامی که به وجدان مراجعه می‌شود، عقل می‌گوید: وقتی قطع به حکم مولا پیدا کردی، من این را حجت قرار می‌دهم در صورتی که مولای تو از آن ردع و منعی نکند. اگر مولایی که تو از او اطاعت می‌کنی، از حجیت آن منع کرده باشد، دیگر حجیت نخواهد داشت. پس، دلیل دوم را نیز ملاحظه فرمودید که باطل است.

نتیجه بحث حجیت قطع قطاع

نتیجه این شد که در کلمات بزرگان، دو دلیل برای عدم امکان منع از حجیت قطع ذکر شده است؛ و به نظر ما، هر دو دلیل مخدوش است. کسانی که این دو دلیل را قبول می‌کنند، در مانحن فیه می‌گویند: شارع نمی‌تواند قطع قطاع را از حجیت منع کند؛ و بنابراین، قطع قطاع حجت است.

اما اولاً ملاحظه فرمودید که ما اصلاً در باب حجیت قطع گفتیم: حجیت از آثار قطع و احکام عقلیه‌ی قطع نیست؛ ذاتی برای قطع نیست؛ بلکه ما هستیم و لزوم متابعت مولا؛ یعنی عقل می‌گوید: فقط اطاعت مولا واجب است، منتها این حکم، يك حکم معلّق است؛ و آن این که اطاعت مولا در جایی است که شارع ردع و منعی نکند.

ثانیاً ما اثبات کردیم که در قطع قطاع، عقلاً قطاع را معذور نمی‌دانند. وقتی به عقلاً مراجعه می‌کنیم، اگر مولایی به عبدش بگوید برو بازار و فلان چیز را به ثمن روز بخر؛ در صورتی که عبد از يك بچه سؤال کند و با قیمتی که او می‌گوید قطع پیدا کند که این ثمن روز است و آن جنس را بخرد؛ اگر بعداً معلوم شود که آن قیمت ثمن روز نبوده، عقلاً او را معذور نمی‌دانند؛ هم‌چنین مواردی را در فقه داریم که کسی قاطع هست اما معذور نیست؛ و آن مواردی که شخص جاهل مرکب باشد. جاهل مرکب، چون هم علم دارد و هم جهل به علم دارد؛ مثلاً علم دارد به وجوب، در حالی که واقعاً واجب هم نیست؛ جهل به واقع دارد به حسب ظاهر.

در جاهل مرکب، اگر جهلش از روی تقصیر باشد، می‌گویند معذور نیست؛ اما اگر جاهل قاصر باشد، می‌گویند معذور است. پس، معلوم می‌شود بعضی از موارد وجود دارد که قطع هست اما مع ذلك معذور نیست. ادعای ما در این چند روز، بیشتر بر روی این مطلب بود که قطع قطاع نزد عقلاً عذر محسوب نمی‌شود. یا بگوییم در مواردی که قطع قطاع مطابق واقع است، آنجا قطعش بدر می‌خورد؛ اما در مواردی که مخالف در می‌آید، معذور نیست. این تفصیل اشکالی ندارد؛ چون مسأله برهانی نیست که ما بگوییم نمی‌توانیم بین اینها تفکیک کنیم. و ما نظرمان این است که حق با مرحوم کاشف الغطاء، مرحوم صاحب جواهر و مرحوم صاحب فصول است؛ یعنی ما نمی‌توانیم برای قطع قطاع اعتباری قائل باشیم.